



۲۰۱۷/۱۱/۱۳

حنیف رهیاب رحیمی

## به افتخار کارنامه های پارلمان بی نظیر ما

بحر طویل

# من وکیل پارلمانم

من وکیل پارلمانم، آدم فامیده و با منطق و با عقل و وجدانم، من وکیل نیمروز و بلخ و کاپیسا و غورو بامیانم، نه غلط کردم وکیل غزنه و تخار و خوست و تالقانم، نی غلط گفتم به خدا، من وکیل کافه افغانستانم. من ز درد و رنج مردم، روز و شب تا صبحدم، می نالم و گریانم و حیرانم و از بهر کار مانند خر پالانم و هر لحظه در جولانم و مانند مگس عاصی و سرگردانم.

معاشم دالر سبز است، از خیرات امریکا، خدا را شکر ما با او و او باما، کلینتون یا ترمپ یا هر یکی دیگر برای ما، رفیقان خراباتند سرتاپا.

برای حفظ جانم یعنی از بهر حیاتم و ثباتم، ده نفر سرباز از حوزه و ده سرباز از روضه، از خویشان و



نزدیکان من، در پشت سر، با تیشه و نیزه، هم پشت سر هم پیشرو در دو طرف، در هر طرف، با توپک و ماشینگن و بمهای دستی، دست در ماشه و در قبضه.

میکنم خدمت به مردم هم به میهن، می ستانم حق خود از هر وزیر و هر رئیس و هر مدیر. بهر شان هر بعد

به اهتمام ولی احمد نوری

چندی میکنم یک حکم استیضاح روان، بهر وزیران، تا بیایند و دهند راپوری از دزدی و چور و اختلاس و خدمت یک ماهه و یکساله‌شان، در حضور ما وکیلان در میان پارلمان.

از خیر استیضاح و احضار کردن است که نان ما در روغن است، هم خوردن است هم بردن است، امروز که استیضاح کنیم، دامن یک وزیر دغلباز را بالا کنیم. در شورخوردن چارطرف بی آب و بی پرده و خوب رسوا کنیم.

روز دیگر، جای بهتر، باز یک چند کاغذ امضاء کنیم، یک چند نوت کاغذی پایین یا بالا کنیم، وزیر را ایلا کنیم، هم دوستان هم دشمنان هم میدیا هم ملت خوش باوره اغوا کنیم، سر های خود بالا کنیم، در پارلمان دعوا کنیم و در وطنخواهی و مردم پروری و خدمت ملت، بحث و حرافی و واویلا تا بیگاه کنیم.

دفتر ما خانه ملت بُود، هر چند ملت خوار و یا بیچاره و درمانده و در خواری و ذلت بُود، ما روز ها در فکر مردم، جلسه ها داریم فراوان، گه عیان و گاه نهان و گاه از بهر یتیمان گاه بهر لقمه نانی بهر ایشان، گه دعوا در خصوص دوستی با کشور ایران و پاکستان، میزینم بر روی همدیگر به تف دانی و با بوتل و قطی های نصوران، تا مؤکل های مایان، این غریبان و یتیمان، بینوایان باز نگویند که وکیل ما میان پارلمان، خوابیده با خیت پر از نان، میزند در روز روشن پینکی و خیال پلو با نرخ ارزان.

ما اگر پطلون پوشیم یا که تنبان، فکر ماست بسیار پریشان، درد ما جوش و طوفان، تا وطن گردد شگوفان در ترقی و تعالی طی کنیم دشت و دمن، کوه و بیابان، پیشرفت ما شود مانند جاپان، یا که گردیم لا اقل هم جوک پاکستان و ایران.

یا خداجان سالها باشم به این چوکی و اینجا، تا شود دردم مداوا! توبه توبه، نه غلط کردم خدایا! تا شود درد وطن و مردم و میهن مداوا. گر خدا نا کرده از مکر زمان و دشمنان و خُرده گیران گوشه گشتم زین مقام و زین هوا، یا شود رازم به نزد مردم و ملت هویدا، میشوم بی سرپناه و بیکس و بیچاره و بی آشنا. آرزو دارم که باشم خادم این مردم درمانده و آواره و بیچاره و بیخانه و بی نان و بی دانه، سالها و سالها.

لیک ای خوشباور خوشخوان فرزانه، تا مهیاست بهر من این پلو و این قورمه و این آب و این دانه، هستم صاحب این سُر و سامانه، دایم میزنم همچون مگس از هر طرف یک لقمه دزدانه، همه را میکنم اغوا به یک چال و به یک نیرنگ و بهانه. چرا که:

من سناتورم، من وکیل پارلمانم، من وکیل مردم بی آب و نانم، من به میدان سیاست مرد میدانم، اگر تو اهل علم و دانش و تحصیلکرده و یا نکته دانی، ای ره میدانی که من نادان نادانم و یک شیاد دورانم.

وگر عوام و بی تحصیل و نادانی، پس، بشنو: که من هم عالم و دانا و در هر علم و فن استادم و استاد استادانم، چرا که من وکیل پارلمانم، من وکیل پارلمان در کشور بی صاحب افغانستان! (ومن الله التوفیق)